الأمر الخامس: أقسام مفهوم المخالف

الأوّل: مفهوم الشرط

- مفهوم آن انتفاء عند الانتفاء است به شرایطی
  - غیریت شرط و موضوع
    - نه اینکه موضوع و شرط در واقع یکی باشند
  - ملازمت بین شرط و جزاء
    - تقارن اتفاقی نباشد
    - تلازم آنها هم از باب ترتب باشد
      - رابطه علی معلولی باشد نه هر دو معلول یک علت دیگر
      - جمله شرطیه برای اینکه جمله شرطیه باشد باید حتما این دو را داشته باشد
      - اگر اینطور بود نفی آن نفی جزا می کند
  - ترتب بین آنها علیّ انحصاری باشد
    - علت جایگزین برای شرط وجود نداشته باشد
      - کل بحث روی انحصار است
- دلالت جمله شرطیه به یکی از وجوه زیر است
  - وضع
    - ادعای وضع هیئت جمله شرطی بر ملازمت سه چیز؛ رابطه، ترتب؛ انحصار
      - اثبات این حرف به طریق دلالت وضعیه است ولی حق این است که دلالت جمله شرطیه بر رابطه و ترتب است و دلالتی بر انحصار ندارد زیرا تقسیم علت به منحصره و غیر منحصره از مفاهیم فلسفی است که از ذهن عرف بعید است که در موقع وضع چنین دقت هایی را کرده باشند
  - انصراف
    - انحصار به انصراف بعید است زیرا انصراف رهن دو امر است
      - یکی کثرت استعمال در علت منحصره
      - علت منحصره اکمل از علت غیر منحصره باشد
      - هر دو منتفی هستند زیرا
        - کثرت استعمال در غیر منحصره
          - نقد
            - بحث کثرت استعمال در غیر منحصره نیست بلکه بحث اکثریت استعمال است و معلوم است که اکثریت در علت منحصره هست
        - و علت منحصره اکمل در علیت نیست
          - نقد
            - عرف علیت منحصره را اکمل می بیند
        - البته با وجود این دو نقد باز معلوم است که ذهن از جمله شرطیه متبادر به انحصار نمی شود
  - اطلاق مقامی
    - اثبات انحصار اطلاق مقامی و بودن متلکم در مقام بیان دو صورت دارد
      - یکی در مقام بیان خصوصیات نفس سبب است؛ یعنی استقلال علت
        - در این حالت استقلال علت ثابت می شود
          - ثابت می کند که جزء العله است یا کل العله
            - واو بین علت ها بیاید
      - یکی هم آنچه که در جزا موثر است
        - در دومی انحصار علت ثابت می شود
          - یا بین علت ها باشد
            - اگر در مقام بیان اجزاءِ موثر در شرط بود ولی بیان نکرد خود سکوت دال بر عدم وجود چیز دیگری است این در مقام بیان بودن باید احراز بشود و اصل این است که در مقام بیان نیست
    - البته اصل در این است که در مقام اطلاق نیست و باید در مقام اطلاق بودن ثابت بشود پس اصل در این است که جمله شرطیه مفهوم ندارد مگر در مقام بیان بودن متکلم ثابت بشود
- تطبیقات
  - روی أبو بصیر قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الشاة تذبح فلا تتحرک، و یهراق [از أرق منها دم کثیر غبیط، فقال: «لا تأکل، إنّ علیا کان یقول: إذا رکضت الرجل أو طرفت العین فکل
    - انکار امام از مفهوم جمله شرطیه استفاده کرده و حکم به نخوردن داده است
      - ولی از اینکه زیاد می گفته نتیجه می گیریم در مقام بیان بوده است؛ ممکن هم هست که بگوییم امام صادق علم داشته که امام علی در مقام بیان بوده است و به آن استناد کرده است
  - روی الحلبی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: «کان أمیر المؤمنین یضمّن القصار [رخت شورا و الصائغ [زرگر] احتیاطا للناس، و کان أبی یتطوّل علیه [منت بر آنها می گذاشت] إذا کان مأمونا
    - از عام استفاده می کنیم و نه مفهوم گیری؛ مامون ضامن نیست، از حکم کلی خارج شده و بقیه که غیر مامون هستند تحت همان حکم کلی می مانند
  - روی علی بن جعفر فی کتاب مسائله و قرب الإسناد: أنّه سأل أخاه عن حمل المسلمین إلی المشرکین التجارة، فقال: «إذا لم یحملوا سلاحا فلا بأس
    - از روایت به نحو مفهوم جمله شرط نتیجه گرفته می شود که موقعی که سلاح باشد اشکال دارد
      - ولی به علت اینکه پرسشی شده است امام در مقام بیان هستند و از اطلاق مقامی انحصار نتیجه گرفته شد و مفهوم داشتن این جمله شرطیه
  - روی معاویة بن عمار عن أبی عبد اللّه علیه السّلام: «إذا کان الماء قدر کرّ لم ینجسه شیء
    - اگر از روایت این مفهوم گرفته نشود که وقتی که قلیل است به ملاقات نجاست نجس می شود جمله بی معنی می شود پس اینجا بدون انحصار جمله شرطیه مفهوم دارد
      - نظر
        - لغو بودن را چطور ثابت کردید؟ لغو نیست زیرا این جمله را که گفته؛ آب کر نجس نمی شود؛ و این جمله معنا دارد. ولی مفهوم ندارد
  - روی عبد اللّه بن جعفر عن أبی محمد [امام سجاد] علیه السّلام قوله: و یجوز للرجل أن یصلّی و معه فارة مسک. [قطعه ای از ناف آهو؛ یک تکه کوچک از پوست حیوان] فکتب: «لا بأس به إذا کان ذکیا
    - اینجا هم مفهوم روایت این است که اگر جز کوچگی از میته در هنگام نماز همراه باشد اشکال دارد
      - اینجا هم چون از امام سوال شده است امام در مقام بیان است و اگر چیز دیگری هم می بود باید بیان می کرد پس با اثبات اطلاق مقامی جمله مفهوم داشت نه صرف شرطی بودن
  - روی الحلبی عن الصادق علیه السّلام قال: «لا بأس بأن یقرأ الرجل فی الفریضة بفاتحة الکتاب فی الرکعتین الأولتین إذا ما أعجلت به حاجة أو تخوّف شیئا
    - مفهوم اینجا این است که در غیر موارد ذکر شده خواندن سوره واجب است
      - نمی شود مفهوم گرفت چون در مقام بیان نیست؛ بلکه از عام دیگری به وجوب سوره می رسیم
- اگر شرط متعدد باشد ولی جزا واحد باشد
  - اگر دیوار را ندیدی نمازت شکسته است
    - مفاهیم این جمله
      - ندیدن دیوار شرط انحصاری شکسته شدن نماز است
      - ندیدن دیوار شرط استقلالی برای شکسته شدن نماز است
      - این دو مفهوم با جمله شرطیه بعدی تعارض دارند
        - اگر استقلال را نفی بکنیم انحصار قطعا منتفی است
          - یا انحصار و استقلال با هم از بین رفتند یا فقط انحصار از بین رفته است
            - انحصار زمانی تصویر دارد که کارکرد ویژه خودش را در نظر بگیریم در حالیکه ما اینجا از کارکرد ویژه یک جزء علت بحث نمی کنیم بلکه از چیزی که حاصل کل علت تامه است و استقلال شرط تصور انحصار است و اگر استقلال زده بشود انحصار هم زده بشود
              - در واقع یک انحصار در لایه ثبوت است که ما کاری با آن نداریم و یک بار انحصار در لایه اثبات است که مد نظر ما است
            - انحصار زمانی معنا دارد که جزء العله نباشد و اگر جز العله بود در نسبت با همان بخشی از جزا که مرتبط با خودش است انحصار دارد و نسبت به کل جزا که انحصار ندارد بلکه نسبت به کل جزا کل العله انحصار دارد
          - این دو مفهوم با منطوق جمله دوم تعارض دارند و یکی از این دو مفهوم را باید کنار بگذاریم؛ هر کدام را که کنار بگذاریم انحصار از بین رفته است و دیگر تعارضی وجود ندارد و شرط ها به صورت یائی ارتباط با جزا دارند؛ یعنی اگر شرط اول یا شرط دوم بود آنگاه جزا
  - اگر اذان را نشنیدی نمازت شکسته است
- تداخل الأسباب و المسببات
  - اگر سبب متعدد شد جزاء یکی بود چه می شود؟
    - مثلا شارع می گوید إذا بلت فتوضّأ و إذا نمت فتوضّأ آیا از لحاظ شرعی یک وضو واجب است یا دو وضو؟
      - تداخل مسببات
        - نظر اول
          - با آوردن یک طبیعت می توانیم بگوییم شارع با دو امر یک طبیعت را خواسته و من هم این طبیعت را محقق کردم
            - در هنگام امتثال اگر می شود با یک امتثال انجام داد کفایت می کند
        - نظر دوم
          - با دلیل شرعی من نمی توانم ثابت بکنم که با یک وجوب هر دو را امتثال کردم می روم سراغ اصل عملی و در امتثال باید احتیاط کرد و احتیاط حکم میکند برای اینکه خیال عبد راحت بشودکه ذمه اش بری است باید دو امتثال بیاورد
            - پاسخ نظر اول به این نظر
              - مگر ما شک داریم؟ حکم عقل امتثال حکم روشنی است
              - خود شما گفتید که یک فعل برای امتثال دو امر می تواند باشد
            - ما در بحث عدم تداخل اسباب ثابت می کنیم که طبیعتی که حکم به آن خورده طبیعت مقیده است؛ شک می کنم که قید به مصادیق مباین خورده یا به مصادیق من وجه حال که می خواهم امتثال کنم باید احتیاط بکنم و هر دو را انجام بدهم
      - تداخل اسباب
        - مفهوم جملات این است که نوم و بول دو علت مستقل برای وجوب وضو هستند مگر می شود دو علت مستقل در عین استقلال یک معلول بدهند یا باید کنار هم قرار بگیرند یا جایگزین هم بشوند
          - دلیل این می تواند قاعده الواحد باشد که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد
            - پاسخ
              - قاعده الواحد مال واقعیت و عینیات است و اینجا مقام اعتبار است؛ علت مستقل باشد یعنی شرط مستقل است ولی من اعتبار می کنم و شرطیت را مستقل نمی دانم
              - اگر شرطیت بخواهد مستقل نباشد ما با ظهور جمله شرطیه در شرطیت مشکل پیدا می کنیم و مخالف ظهور جمله شرطیه است که ظهور در استقلال دارد
                - فرق استقلال شرطیت با استقلال شرط
                - استقلال شرط
                - هر دو جزء العله کنار هم قرار می گیرند و یک شرط می شوند
                - استقلال شرطیت
                - هر دو علت مستقل هستند ولی یک طبیعت را به وجود می آورند
                - در واقع در عالم تکوین این شدنی نیست ولی ما در عالم اعتبار هستیم و در عالم اعتبار می شود دو علت یک طبیعت را به وجود بیاورند
          - آیا اصلا قابل تصور است که به یک طبیعت واحد دو امر بخورد؛ مثل اینکه من مفهوم گلابی را دو بار دوست دارم یا باید گلابی را دو تا بکنی. دوست داشتن من با تفاوت ماهیت شی است که متفاوت می شود و فرض شما این است که ماهیت یکی است
            - اگر دو وجوب خورد یعنی بر خلاف ظاهرش که یک ماهیت داریم دو ماهیت داریم
          - اینجا امر دائر مدار این است که دست از ظهور جمله شرطیه در شرطیت بردارم یا ظهور اینکه بر خلاف ظاهر که انگار یک طبیعت است ولی دو طبیعت است
            - عرف ظهور جمله شرطیه در شرطیت را قبول می کند و ظهور در عدم واحد بودن طبیعت را درست بر می دارند
              - پس دو وجوب داریم و هر وجوب به یک طبیعت مقیده خورده است

الثانی: مفهوم الوصف

- مفهوم صفت این است که در غیر کسانی که این صفت را ندارند حکم جاری نشود
  - در حالی که طبق اینکه اثبات شی نفی ماعدا نمی کند ثابت می شود که وصف مفهوم ندارد
  - فقط در صورتی می تواند مفهوم داشته باشد که صفت منحصر به حکم باشد
    - انحصار هم به در مقام بیان بودن است

الثالث: مفهوم الغایة

- مفهوم الی یا حتی اختلاف شده است؛ آیا غایت در مغیا داخل است؟
  - نظرات
    - داخل نمی شود مطلقا
      - آخوند خراسانی و امام خمینی
        - مصنف: این نظر صحیح است
          - بحث دخول غایت در مغیی زمانی است که یک قدر مشترکی باشد مثل مرفق که بین عضد و ابدی قرار دارد ولی اگر مثلا گفت اضرب الی خمس ضربات دیگر قدر مشترکی با ۶ وجود ندارد و ۶ بعد از غایت است
          - زمانی که ادات غایت حتی باشد نزاع در دخول غایت در مغیی در زمانی است که حتی خافضه باشد والا در حتی ای که عاطفه باشد حتما غایت در مغیی داخل است مثل مات الناس حتی الانبیاء
          - در نتیجه: متبادر به ذهن این است که غایت در مغیی داخل نیست مثلا وقتی می گوید سلام حی حتی مطلع الفجر تبادر این است که تا مطلع فجر سلام هست و در خود آن و بعدش دیگر نیست
            - اگر در تبادر مناقشه بشود می گوییم قول چهارم صحیح است زیرا که دیگر ظهوری نخواهد داشت
    - داخل می شود
      - تفصیل
        - زمانی که ما بعد و ماقبل غایت از یک جنس باشند داخل می شود و موقعی که از یک جنس نباشند داخل نمی شود
          - فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ (المائدة/ ۶ داخل می شود
          - ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ (البقرة/ ۱۸۷ داخل نمی شود
      - عدم دلالت بر چیزی
        - به قرائن نگاه می کنیم
  - مفهوم الی یا حتی اگر داشته باشند یعنی آنچه خارج از این ها است را نفی می کند یا نه
    - در وصف ما کل را نمی بینیم و یک بخشی را حکم می دهیم ولی در الی و حتی کل را می بینیم پس مفهوم دارد؛ پس عرف نتیجه می گیرد که بعد از حتی و الی را انجام نده یا نرو

الرابع: مفهوم الحصر

- استثناء
  - ما + الا
    - ما جاء القوم الا زید
      - چون انحصار می رساند مفوم دارد و مفهومش هم عدم خروج غیر زید از نیامدن
        - غیر از زید از حکم کلی خارج نشده است
      - ما به دلیل عموم و خصوص بودن به عدم خروج غیر زید از عدم مجی می رسیم نه از انحصار
        - پس مفهوم ندارد
      - اشکال
        - پاسخ
          - یک وقت هست همه قیود را جمع بندی می کنی و بعد عموم بیان می کنی یعنی از عدم ملاحظه خاص عدم تخصیص را نتیجه می گیریم؛ یک وقت هم هست که خود لفظ را جوری می گویی که هیچ قید دیگری نیست و اینجا اگر بخواهی بروی خاص پیدا بکنی آن خاص با عام درگیر نمی شود بلکه با خود جمله اصلی درگیر می شود ولی در حالت قبل با عام درگیر می شوند و در ما جاء القوم خاص با الا زید درگیر می شود
  - الا
    - الا فقط
      - برخی ها گفتند که الای بعد از نفی به حصر دلالت می کند و مفهوم داری در اینجا را قبول نکردند
      - ولی برخی ها گفتند در جمله منفی منطوقش انحصار است ولی در جمله مثبت مفهومش انحصار است؛ چون استثناء را مطلق بیان کرده و انحصار مفهوم آن می شود پس مفهوم خواهد داشت
    - دلیل کسانی که مفهوم داری را قبول دارند
      - تبادر قطعی
    - انّما
      - استدلال به حصر آن شده است به دو جهت
        - تبادر
        - تصریح لغویین
    - بل اضراب
      - اضراب بر چند وجه است
        - یا به خاطر غفلت و سبق لسان چیزی گفته شده و اضراب می کنیم و چیز دیگری جایگزین می کنیم
          - دلالت بر انحصار ندارد
        - یا به خاطر مقدمه چینی قبل از گفتن حرف اصلی اضراب می کنیم و حرف اصلی را می زنیم
          - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی* وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی* بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا (الأعلی/ ۱۴- ۱۶
          - دلالت بر انحصار ندارد
        - یا اینکه می خواهیم آن چیزی که اول آورده شده است را رد و ابطال بکنیم
          - وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ (الأنبیاء/ ۲۶
          - دلالت بر انحصار دارد
  - قرار گرفتن ضمیر فصل بین مبتدا و خبر
    - زید هو القائم
    - دلالت بر انحصار دارد
  - معرفه آوردن مسند الیه به وسیله ال جنس یا استغراق
    - الحمد لله
    - دلالت بر انحصار دارد
    - ال عهد دالالت بر انحصار ندارد
  - تقدیم آنچه حقش تأخیر است
    - مثل تقدیم مفعول بر فعل
      - إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ (الحمد/ ۵
    - دلالت بر انحصار دارد
      - در واقع ادوات دلالت بر حصر نمی کند بلکه هیئت جمله دلالت بر حصر می کند

الخامس: مفهوم العدد

- مفهوم داشتن عدد یعنی برای خود عدد حکم ثابت است و کمتر و بیشتر را نفی کرده است و اگر مفهوم نداشته باشد یعنی نسبت به کمتر و بیشتر ساکت است
  - چون همه جور داریم یعنی هم حداقل آن عدد هم حداکثر آن عدد هم دقیقا آن عدد و ... چون اینطوری است مفهوم ندارد
    - آخوند خراسانی
  - نظر مصنف: مفهوم دارد وتقسیماتی که ذکر می شود برای مقام ثبوت و خارج است ولی در مقام اثبات و در ذهن یک معنا بیشتر ندارد
    - استدلال اول
      - ذهن انصراف به سمت به شرط لا دار یعنی هم زیادتر از آن و هم کمتر از آن نه
    - استدلال دوم این است که در مقام بیان مقدار هستی وقتی عدد را می گویی یعنی بقیه نه لذا اطلاق مقامی داریم که بقیه نه

السادس: مفهوم اللقب

- منظور از لقب هر اسمی است که موضوع برای حکم واقع بشود
  - مفهوم داری لقب هم یعنی وقتی برای یک اسمی یک حکمی آمد دیگر برای غیر آن اسم آن حکم نباشد
    - که البته همانطور که در وصف گفتیم که مفهوم ندارد اینجا هم به طریق اولی مفهوم ندارد اثباب شی نفی ما عدا نمی کند

تهیه کننده: عقیل رضانسب
www.talabagi.blog.ir
طلبگی یعنی پا به رکابی